

تقریب دوم تمسک به دلیل ولایت فقیه

تقریب دوم تمسک به ولایت فقیه برای اثبات اعتبار شخصیات حقوقیه، این بود که از آن جایی که فقیه حق تدخل در امور مجتمع در چارچوب نظام شریعت را دارد، با توجه به این که غرض از جعل شخصیت حقوقیه ترتیب آثار متوقع است، فقیه به لحاظ خود این آثار تدخل می کند. پس هرچند اعتبار خود شخصیت حقوقیه ثابت نباشد و وجوه سابق تمام نباشد، اما تدخل فقیه از حیث ترتب آثار متوقع از شخصیت حقوقیه، مورد دلیل ولایت فقیه است و با امر فقیه به ترتیب آثار، نتیجه متوقع از اعتبار شخصیت حقوقیه، ثابت می شود ولو خود شخصیت حقوقیه معتبر نشود.

در توضیح این مطلب در فقه العقود گفته شده است:

مثلاً یکی از آثاری که در شرکت های حقوقیه مورد نظر بود، این است که شرکت حقوقیه تاسیس شود تا در جایی که طلبکار وجود دارد و افلاس در بین است، غرماء اشخاص حقیقی با غرماء اشخاص حقوقی مزاحمت نکنند، و همین طور غرماء اشخاص حقوقی با غرماء اشخاص حقیقی مزاحمت نکنند. چون اگر شخصیت حقوقیه معتبر نبود، غرماء شرکت و غرماء افراد مثل هم بودند و در عرض هم استیفاء دین می کردند، اما اگر شخصیت حقوقیه معتبر باشد، غرماء شرکت فقط نسبت به اموال شرکت حق دارند و غرماء اشخاص فقط نسبت به اموال اشخاص.

حال که شخصیت حقوقیه معتبر نشد، فقیه به این اثر امر می کند؛ چون فرض این است که مزاحمت غرماء به این معنی است که هرکدام می تواند با دیگری مزاحمت کند والا مزاحمت کردن با بقیه غرماء در استیفاء حق که واجب نیست. فقیه امر می کند به این که غرماء اشخاص حقیقی، مزاحمت با غرماء شخصیت حقوقیه نکنند و حق خود را از این اموال خاص که به اسم شرکت است استیفاء نکنند، هرچند اگر امر فقیه نبود می توانستند مزاحمت کنند، اما این مزاحمت فرض این است که واجب نیست.

پس این اثر (عدم مزاحمت غرماء با یکدیگر) توسط امر فقیه قابل تأمین است.

یکی دیگر از آثار متوقع از شخصیت حقوقی، این است که اگر شخصیت حقوقیه در کار نبود، در جایی که کسی مالی را از شخصیت حقیقی طلبکار باشد و در عین حال مثل همان مال را بدهکار هم باشد، بین دین ها تهاتر می شود، اما شخصیت حقوقیه تاسیس شده تا شرکت اموالی داشته باشد تا مثلاً اگر کسی مالی را مدیون به شخصیت حقوقی بود و مالی را هم از شخص حقیقی طلبکار بود، تهاتر نشود و هر کدام از دین ها مستقل باشد. فقیه از راه امر به ترتیب اثر، این نتیجه (عدم تهاتر) را حاصل می کند. توضیح مطلب این که :

در باب تهاتر دیون دو مبنی وجود دارد. مبنای اول این است که قائل باشیم به اختیاری بودن تهاتر، به این معنی که اگر زید نسبت به عمرو صد ملیون طلبکار و صد ملیون بدهکار است، می تواند در صورت امتناع عمرو از پرداخت دین، از صد ملیونی که عمرو از او طلب دارد دین خود را استیفاء کند از باب تقاص، پس تهاتر امری اختیاری است، یعنی به اخذ طرف مقابل است از باب تقاص. اگر تهاتر اختیاری باشد، در جایی که زید مالی را از شخص حقیقی طلبکار است و مثل همان مال را به شرکت با اسم شخصیت حقوقی بدهکار است، فقیه امر میکند که زید حق خود را از اموالی که به نام شخصیت حقوقی است تقاص نکند.

اما اگر تهاتر امری قهری باشد، به این معنی است که دیگر به اختیار شخص نیست، و همین که صد ملیون طلبکار است و صد ملیون بدهکار، باعث می شود که خود به خود این دین ها یکدیگر را از بین ببرند و چیزی در بین نماند. اگر تهاتر قهری باشد، در تحقق تهاتر شرط است که هر دو دین، علی نسق واحد و به یک نحو باشند، مثلاً هر دو پول باشند یا یکی علامت خاصی نداشته باشد، والا اگر یکی از دو دین قیدی داشته باشد (ولو قید از جهت زمان یا قید به این که نقد خاصی باشد) جای تهاتر نیست.

با توجه به این مطلب که تهاتر اختصاص به تماثل دینین دارد، فقیه می تواند برای یکی از دو دین، قیدی بزند و بگوید زید که مدیون به شخص حقیقی است، دین او مقید به وفاء از مال خاص است، و وقتی دین مقید به وفاء از مال خاص شد، دیگر نمی تواند با دینی که از اموال شرکت دارد تهاتر کند، پس تقييد ديون، مشکل قهری بودن تهاتر را حل می کند ولو دین ها از جهت مقدار مساوی هستند.

اثر سومی که برای شخصیت حقوقی مطرح بود، این است که اگر شخصیت حقوقیه معتبر باشد، برای استیفاء حقوق مربوطه، همین که متولی شخصیت حقوقیه مراجعه به محاکم کند کافی است و نیازی به مراجعه اشخاص حقیقی نیست.

این اثر هم از اره امر فقیه تامین می شود ولو شخصیت حقوقیه معتبر نباشد. چون اگر شخصیت حقوقیه معتبر نباشد، صاحبان اموال، خود افراد حقیقیه هستند و افراد حقیقی این حق را داشتند که برای تحصیل مال خود به محاکم مراجعه کنند، اما این صاحبان اموال صرفاً می توانستند به محاکم مراجعه کنند ولی لازم نبود. فقیه در مواردی که مصلحت بداند آنها را منع و حجر از مراجعه به محاکم می کند و آنها را به منزله قصر قرار می دهد، مثل صبی که ولی او به محکمه مراجعه می کند، و طبعاً می شود از مواردی که خود مدعی، اهلیت و تمکن مراجعه به محاکم را ندارد و فقیه برای اداره امور او شخصی را نصب می کند تا به عنوان ولی مراجعه به محکمه کند. پس این اثر (که خود اشخاص نتوانند مراجعه به محکمه کنند) از راه ولایت فقیه قابل تحصیل است.

اثر دیگر متوقع از شخصیات حقوقیه، این بود که افراد شخصیت حقوقی را تاسیس می کنند تا شخصیت حقوقیه اموالی داشته باشد که در جهت خاصی صرف شود و در اغراض شخصیه اشخاص حقیقی صرف نشود، و وقتی اموالی به شخصیت حقوقی داده شد، مالکیت مالکان قبلی زائل شود و وراثت آنها نتواند در اموال تصرف کنند.

این غرض هم با امر فقیه قابل تامین است، به این نحو که هر چند طبق فرض، اموال هنوز بر ملک مالکین قبلی است و شخصیت حقوقیه اعتبار ندارد، اما مالکین فی حد نفسه می توانستند در اموال تصرف کنند و صرفاً جواز تصرف داشتند. پس فقیه مالکین را نهی از تصرف در اموال خود در اغراض شخصیه می کند، و همین طور بعد از مرگ آنها ورثه آنها را از تصرف در اموالشان نهی می کند و این که افراد مال خود را در اغراض شخصیه مصرف نکنند، امری است که در اختیار آنها بود و فقیه اولی از آنهاست.

حاصل این تقریب این است که آثار مهمه ای که به عنوان آثار متوقع از شخصیت حقوقیه ذکر شده است، با ولایت فقیه قابل اثبات است. از عبارت فقه العقود استفاده می شود که همه آثار متوقع از شخصیت حقوقیه را، می توان از راه امر فقیه و ولایت فقیه تامین کرد، ولو شخصیت حقوقیه اثبات نشده باشد؛ چون اثبات شخصیت حقوقیه برای ما موضوعیت نداشت و غرض این بود که به آثار متوقع برسیم.

مناقشه در تقریب دوم

مناقشه اول

در فقه العقود به عنوان مناقشه به این تقریب، فرموده اند بحث در این است که آیا مصلحت جمعی در همه این موارد احراز می شود یا نه؛ چون اگر قائل به ولایت فقیه ولو در چارچوب نظام شریعت شدیم، این ولایت در محدوده مصلحت مجتمع است نه به نحو مطلق، و اشکال این است که در همه این موارد، مصلحت اجتماعی احراز نمی شود، لذا نمی توان گفت فقیه در همه این امور حق تدخل دارد و تمام آثار متوقع از راه تدخل فقیه تأمین می شود.

اما به نظر می رسد تعلیقات و مناقشات دیگری هم نسبت به این تقریب وجود دارد:

مناقشه دوم

این تقریب، وافی به تمام مقصود از شخصیت حقوقیه نیست؛ چون غرض این بود که آثار خاصی بر شخصیت حقوقی مترتب شود به این که بتواند مالک شود و تملیک کند و قرض بدهد و قرض بگیرد و امثال ذلک، یعنی وراء اشخاص حقیقی شخصیتی وجود داشته باشد که این آثار را داشته باشد به طوری که تغییر و تبدیل افراد حقیقی، موجب از بین رفتن شخصیت حقوقیه نشود و ترتیب آثار هم متوقف بر وجود اشخاص حقیقی نباشد.

اما آن چه در این تقریب مطرح شد، این است که فقیه نسبت به این آثار امر و نهی انجام دهد. مجرد امر و نهی فقیه به ترتیب آثار، موجب این نیست که این تصرفات باطل شود و اگر شخص بر خلاف امر فقیه تصرفاتی انجام داده و معاملاتی کند، نهی فقیه موجب بطلان معامله نمی شود. پس غرض ما این بود که تصرفات اعتباری افراد در مال، نافذ نباشد، اما نهی فقیه نهایتاً موجب حرمت تکلیفی تصرف می شود نه بطلان تصرفات اعتباری؛ همین طور در قسمت امر، امر فقیه نهایتاً موجب لزوم طاعت می شود، نه موجب تحقق اثر تصرف وضعی مورد نظر.

مناقشه سوم

حتی اگر به لحاظ برخی شخصیات حقوقی آثار متوقع تأمین شود، اما این تقریب به لحاظ جمیع شخصیات حقوقیه مفید نیست. مثلاً دولت اگر به عنوان یکی از شخصیات حقوقیه مستحدث حساب شود که شک در امضاء شرعی آن داریم، غرضی که بر ملکیت دولت و شخصیت حقوقیه دولت وجود دارد، این است که

یک حیثیت اعتباری تحقق پیدا کند که تغییر افراد، موجب تغییر آثار مورد نظر نباشد. دولت نیاز به مبادله و رابطه با اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگر دارد و مجرد امر و نهی فقیه کافی برای این امر نیست. غرض این است که اداره امور دولت منوط به اشخاص نباشد و حیثیت حقوقیه ای موجود باشد که آن حیثیت حقوقیه، طرف قرارداد با بقیه باشد، اما گر این حیثیت حقوقیه امضاء نشود و به هویت اعتباریه آن محقق نشود فقط امر به ترتیب آثار شود، کسی که به اسم دولت یا شعبات تابع آن تصرف می کند مجرد امر به ترتیب اثر در مورد تصرفات او کافی برای تحقق این اثر نیست؛ چون افراد طرف قرداد به شخص نظر ندارند و به عنوان حقوقیه نظر دارند و تا آن عنوان حقوقیه معتبر نباشد، اقدام به معامله نمی کنند.

حاصل مناقشه سوم این است که غرض از اعتبار هویتی مثل دولت ها و شعب زیرمجموعه دولت ها، این است که یک عنوان حقوقی وجود داشته باشد که آن عنوان حقوقی، مالک شود و اقراض و اقتراض کند و ذمه او مشغول شود، نه اشخاص حقیقیه، و مجرد امر فقیه کافی برای ترتب این اثر نیست.

مناقشه چهارم

این تقریب نهایتاً موجب ترتیب اثر برای خصوص ملتزمین به شریعت بلکه فقط خصوص کسانی که از جهت فقهی ملتزم به ثبوت ولایت برای فقیه هستند می شود، اما نسبت به غیر مسلمین یا غیر معتقدین به ثبوت ولایت فقیه، امر و نهی فقیه هیچ اثری ندارد. افراد و دولتی که می خواهند با این شخصیت حقوقیه معامله کنند، اگر شخصیت حقوقیه مورد اعتبار باشد، حاضر به معامله هستند، اما اگر کسی به اسم شخصیت حقوقیه معامله کند و خود او شخصیت حقوقیه را قبول نداشته باشد، و فقط بتواند به عنوان شخص حقیقی از راه امر فقیه تصرف کند، طرف مقابل اعتنائی به قراردادهای او نمیگذارد. پس ترتیب آثار فقط نسبت به افراد خاصی است، در حالی که غرض از شخصیت حقوقی این بود که شخصیت حقوقی مثل شخصیت حقیقی باشد و به همان نحوی که افراد حقیقی معامله می کنند، شخصیت حقوقیه هم چنین باشد، در حالی که این تقریب وافی به اثبات این معنی نیست.

اشکال پنجم

این تقریب مبتنی بر این است که دائره ولایت فقیه شامل همه موارد مصحلت بشود ولو ضرورتی در کار نباشد، در حالی که این اول الکلام است و ممکن است دائره ولایت فقیه را محدود به فرض ضرورت بدانیم، اگر ولایت فقیه از راه امور حسبیه ثابت شود کما اینکه عده ای از محققین از این راه ولایت فقیه در

امور عامه را اثبات کرده اند طبعاً نفوذ تصرفات فقیه محدود به موارد ضرورت می شود و شامل مطلق موارد مصلحت نمی شود.